

دوست

خردسالان

سال سوم

شماره ۵، ۱۶۴، پنجشنبه

۲۴ آذر ۱۳۸۴

۲۰۰ تومان



- | | | | |
|----|-----------------|----|------------|
| ۱۳ | هدیه به بزا! | ۳ | با من بیا |
| ۱۷ | پاییز و پرنده | ۴ | دندان شیری |
| ۲۰ | قصه‌ی حیوانات | ۷ | نقاشی |
| ۲۲ | زنبور عزیز! | ۸ | فرشته‌ها |
| ۲۴ | کاردستی | ۱۰ | یا رضا |
| ۲۵ | فرم اشتراک | ۱۱ | جدول |
| ۲۷ | اون چیه که ...؟ | ۱۲ | بازی |

- مدیر مسئول: مهدی ارکانی
- سردبیران: افشین علار، مرجان کشاورزی آزاد
- مدیر داخلی: باران کشاورزی آزاد
- تصویرگر: محمد حسین سلواتیان
- گرافیک و صفحه‌آرایی: صدف صفرپور
- لیتوگرافی و چاپ: موسسه چاپ و نشر عروج
- توزیع: فرخ فیاض
- امور مشترکین: محمد رضا اسفندی
- نشانی: تهران - خیابان انقلاب، چهارراه کالج، شماره ۹۶۲، نشر عروج
- تلفن: ۶۶۷۰۱۹۹۷، ۶۶۷۰۶۸۲۲ و ۶۶۷۰۴۴۱۱، شماره ۶۶۷۰۴۴۱۱



پدر و مادر عزیز، مریب گرامی

این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هرگونه فعالیت پیش بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.



... بامن بیا



دوست من سلام.

من راکون هستم و در جنگل زندگی می‌کنم.

ما راکون‌ها، دست‌هایی کوچک و قوی داریم و چشم‌هایمان در تاریکی شب، به خوبی می‌تواند همه چیز را ببیند. من تابستان امسال به دنیا آمدم، مثل همه‌ی راکون‌ها که فقط در فصل تابستان به دنیا می‌آیند. خانه‌ی ما داخل تنه‌ی یک درخت است. من تا تابستان سال آینده در کنار مادرم زندگی می‌کنم و بعد می‌توانم برای خودم لانه بسازم. خانه‌ی ما نزدیک یک رودخانه است. من و مادرم همه‌ی غذاهایمان را اول در آب

می‌شوئیم و بعد آن را می‌خوریم. غذاهایی مثل سبزی، میوه، دانه‌ی ذرت، ماهی و خیلی چیزهای دیگر.

حالا اگر آماده‌ای دست مرا بگیر و برای ورق زدن مجله با من بیا...





دندان شیری



نازنین وقتی دندان‌هایش را توی آینه نگاه کرد،
با خودش گفت:

«هیچ وقت نمی‌فندم تا کسی جای قالی دندانم را نبیند.»

این طوری شد که نازنین دیگر نخندید، حتی وقتی پدر با او
بازی کرد و او را قلقلک داد.

اما همان روز اتفاق عجیبی افتاد.

خاله زری به خانه‌ی آن‌ها آمد.

نازنین از دیدن خاله خیلی خوش حال شده بود، اما سلام کرد و
نخندید.

حتی وقتی که خاله یک چتر رنگارنگ به او هدیه داد هم نخندید.

نازنین چتر را گرفت و خاله را بوسید، یک بوسه‌ی بدون لبخند.

خاله با تعجب به نازنین نگاه کرد و گفت: «بگذار چتر را برایت باز کنم.»

مادر گفت: «نه! نازنین آن قدر بزرگ شده که خودش بتواند چتر را باز کند.»



خاله زری گفت: «مگر دندان شیری او افتاده!»
مادر گفت: «بله! امروز صبح، اولین دندان
شیری نازنین افتاد و این یعنی بزرگ شدن
او!»

خاله زری با خوش حالی نازنین را بغل
گرفت و گفت: «چه قدر فوش عالم که
در این روز مهم به دیدنت آمده ام.»



نازنین چتر را باز کرد.
او می توانست خیلی کارها انجام بدهد.
او بزرگ شده بود.
درست در یک روز مهم!
نازنین خندید.

یک خنده‌ی قشنگ!

خاله زری با دیدن جای

خالی دندان شیری با خوش حالی گفت:

«من فکر می‌کنم فنده‌ی بچه‌هایی که دندان شیری آن‌ها

افتاده، قشنگ‌ترین فنده‌های دنیا است!»

نازنین جلوی آینه رفت و خنده‌ی خودش را تماشا کرد.

از این کار او مادر خندید. خاله زری خندید. پدر هم خندید و

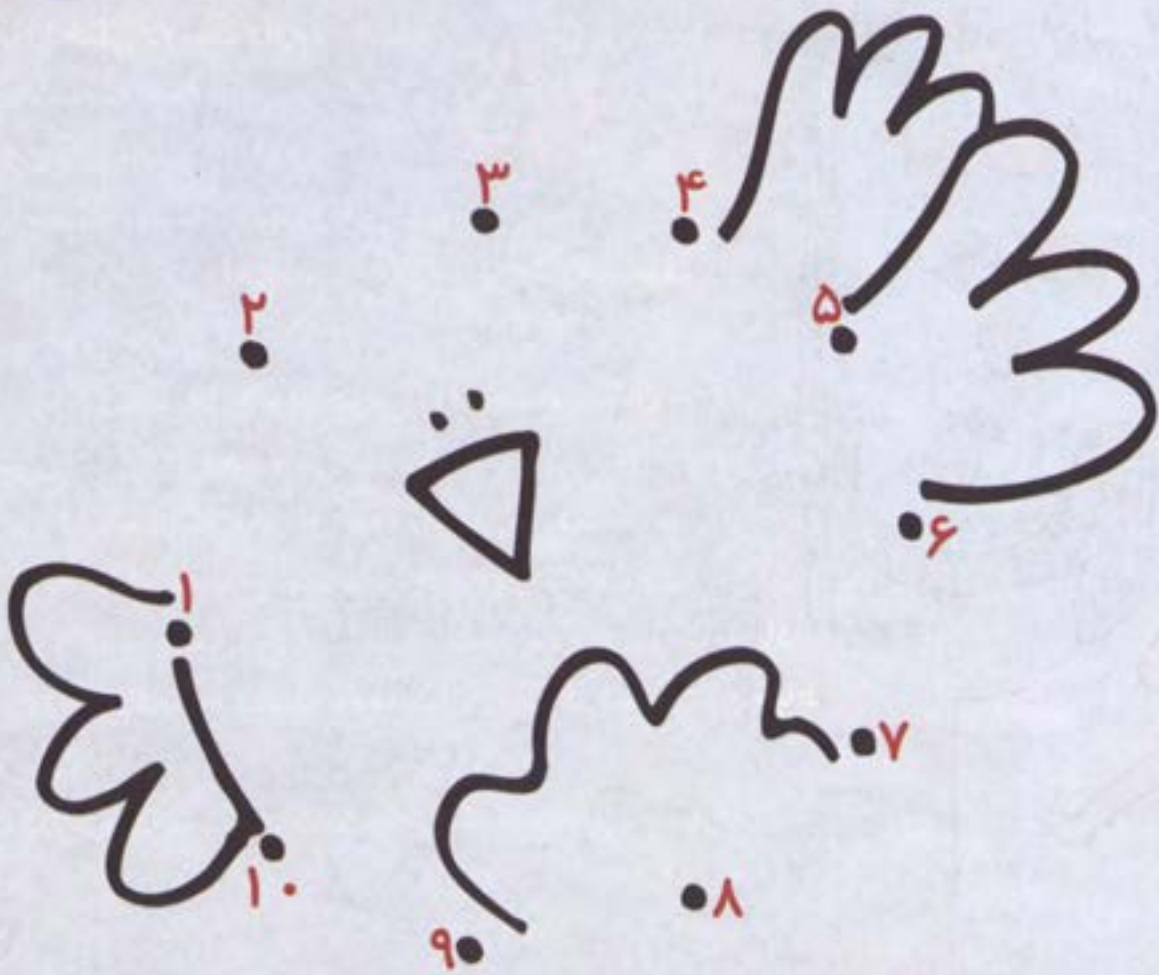
دوباره خانه‌ی آن‌ها پر شد از صدای خنده و شادی.

نقاشی

دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود.
آن را رنگ کن.



۱ → ۲ → ۳ → ۴ → ۵ → ۶ → ۷ → ۸ → ۹ → ۱۰



فرشته‌ها



من پنج شنبه‌ها را خیلی دوست دارم.
چون ما هر پنج شنبه به خانه‌ی پدربزرگ و مادربزرگ می‌رویم.
دایی عباس و زن دایی هم می‌آیند.
آن‌ها حسین را هم با خودشان می‌آورند.
پدربزرگ وقتی من و حسین را می‌بیند، خیلی خوش حال می‌شود.
او می‌گوید: «نوه فیلی شیرین است!»

وقتی من و پدربزرگ ماهی‌های توی حوض را به حسین نشان می‌دهیم،
او دست و پایش را تکان می‌دهد و می‌خندد.
بعد من و پدربزرگ هم از کارهای او خنده‌مان می‌گیرد.
پدربزرگ می‌گوید که او هم پنج شنبه‌ها را خیلی دوست دارد.
وقتی من و پدربزرگ و حسین توی حیاط راه می‌رویم، پدربزرگ به یاد
امام می‌افتد و روزهایی که امام دست نوه‌هایشان را می‌گرفتند و توی حیاط
قدم می‌زدند.

دست پدربزرگ من، مثل دست‌های امام است، نرم و مهربان.





پارضا

مهری ماهوتی

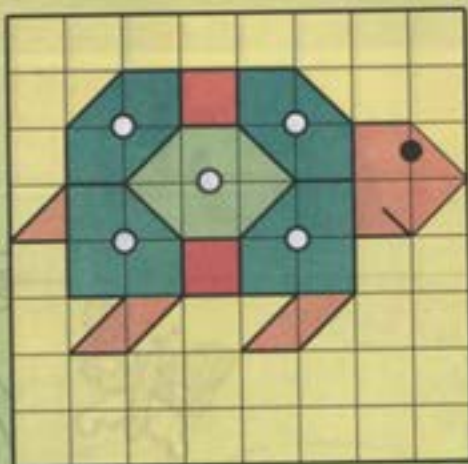
آقا! تو مثل یک گلی
من هم شدم پروانه‌ات
همراه بابا آمدم
مهمان شدم در خانه‌ات

امروز از پشت ضریح
صد بار بوسیدم تو را
صد بار گشتم دور تو
همراه با پروانه‌ها

رفتم به سقاخانه‌ات
یک شمع روشن کرده‌ام
یک مشتی گندم با خودم
از راه دور آورده‌ام

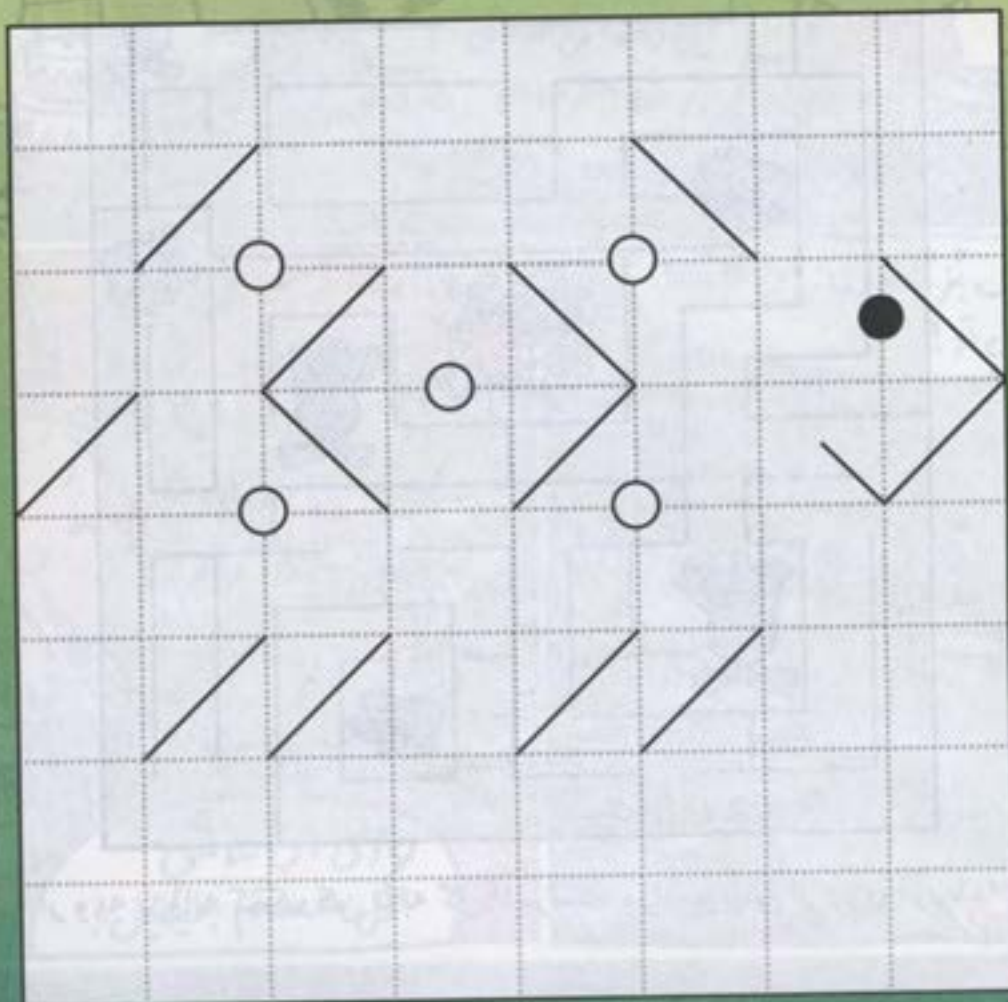
من هم به دنیا آمدم
مثل تو امشب یا رضا!
آن وقت روی من گذاشت
بایای من، اسم تو را



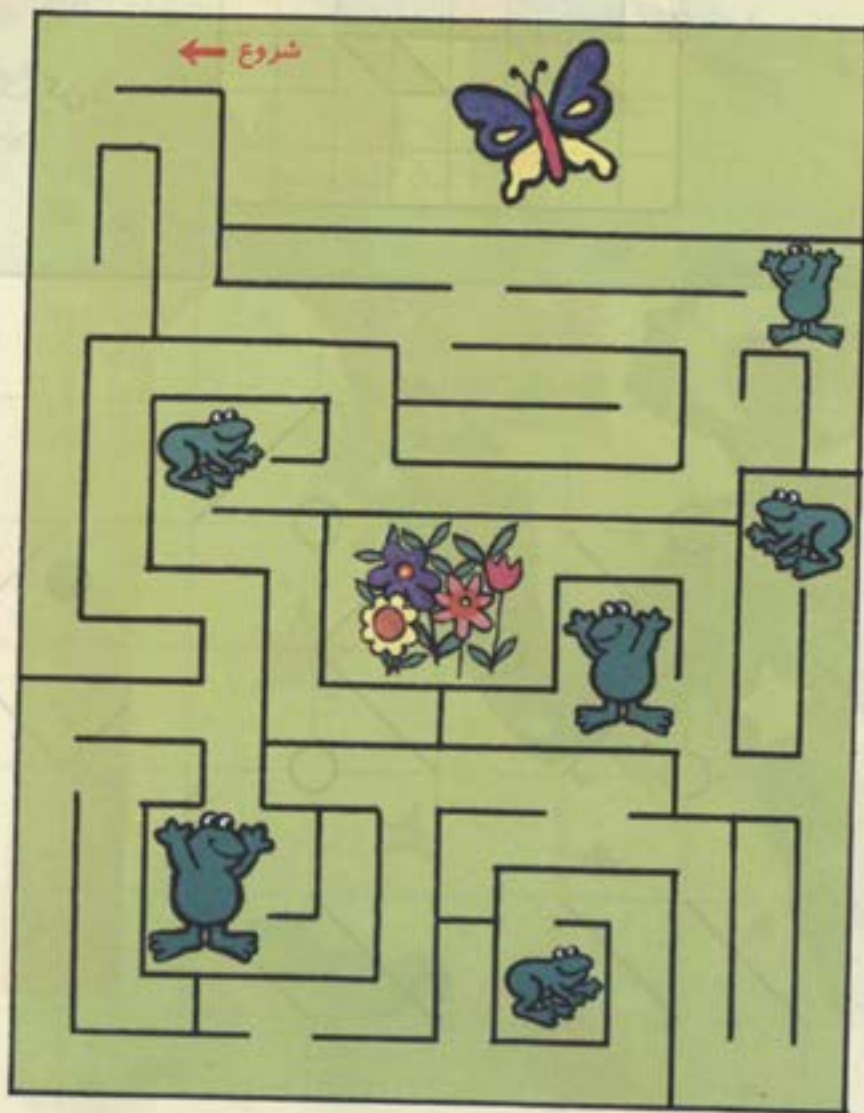


جدول

جدول را کامل و رنگ کن.



بازی



مدادت را بردار و به پروانه کمک کن تا به گلها برسد. مراقب باش از روی قورباغه‌ها رد نشوی!



نمی دونی ماما من که این بز بُز قندی چقدر بی ادبه! مگن های
خوشگلی رو که هدیه داده بودم خوردا!

اون کار بَدی
نگرده جی قیل جان!

هر حیوانی یک جور غذا می خوره. بعضی حیوانات گوشت
می خورند مثل سگ و گربه. گاو و گوسفند و بز
هم گل و گیاه می خورند!



سلام بزن قندی. من یک هدیه تو لید
دیگه برات آوردم!

اگر شگله
دیگه نهی خواهم!



پس طفلکی رو بی خود دعوا کردم! حالا چه جووری از
دلش در بیارم؟

فهمیدم!



وای جیقیل تو تا بغه ای!
یک پیترزای گلی خوششزه!

پایان



با معرفی شخصیت‌های داستان به کودک از او بخواهید در خواندن داستان شما را همراهی کند.



لانه



میخ



پرنده



درخت




نخته



اره


پاییز و پرنده

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا هیچ کس نبود.

در یک مزرعه‌ی کوچک، یک  بود.

روی ، یک  زندگی می‌کرد.

یک روز سرد پاییزی، مرد دهقان از خانه بیرون آمد تا به مزرعه برود.

او  را دید که روی شاخه‌ی  نشسته و از سرما می‌لرزد.

دهقان،  را به خانه برد.

به او دانه و غذا داد و او را در یک جای گرم گذاشت.

بعد، یک یک، یک و برداشت و شروع به کار کرد.

به دهقان نگاه می کرد.

نمی دانست که دهقان مشغول چه کاری است.

دهقان با را برید و تکه های بریده شده را با به هم وصل کرد.

دانه می خورد و به دهقان نگاه می کرد.

دهقان با و یک برای درست کرد.



بعد به نگاه کرد و خندید.

هم گرم شده بود و هم سیر.



او دیگر نمی‌لرزد.





دهقان از خانه بیرون رفت و  را بالای  روی یک شاخه گذاشت و آن را محکم کرد.

بعد  را برداشت و او را توی  گذاشت.

 گرم بود و  خوش حال.

دهقان به خانه‌اش برگشت و از پنجره به بیرون نگاه کرد.

باد می‌وزید و باران می‌بارید.

 از توی  به خانه‌ی دهقان نگاه می‌کرد و دهقان از توی خانه‌اش به  ی  .

آن‌ها گرم و خوش حال بودند.



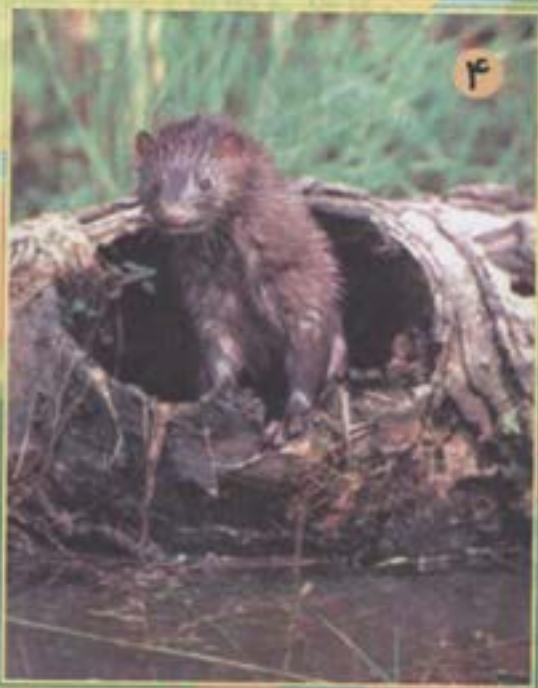
قصه‌ی حیوانات



۳) او سمور آبی را دید که به لانه نزدیک می‌شد.
۴) راسو به سرعت به طرف لانه رفت و جلوی در
لانه ایستاد و به سمور گفت: «از این‌جا برو!»



۱) یک روز وقتی که خانم راسو در لانه مراقب بچه‌های
کوچولو بود...



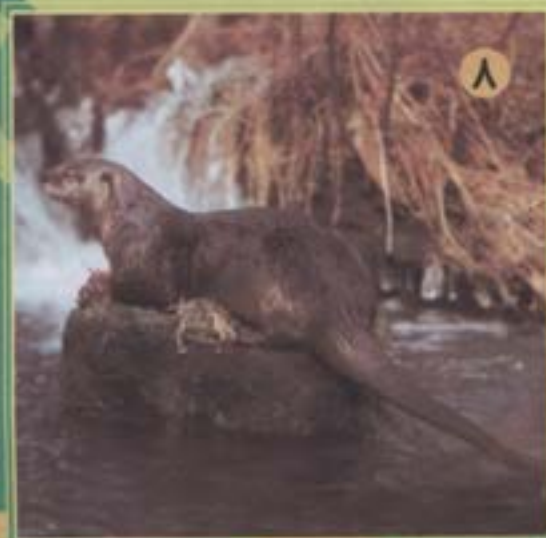
۲) آقای راسو برای
گرم کردن بچه‌ها،
برگ‌های خشک جمع
می‌کرد که صدایی شنید.





۶) راسو فریاد زد: «زود از لانه‌ی من دور شو!»

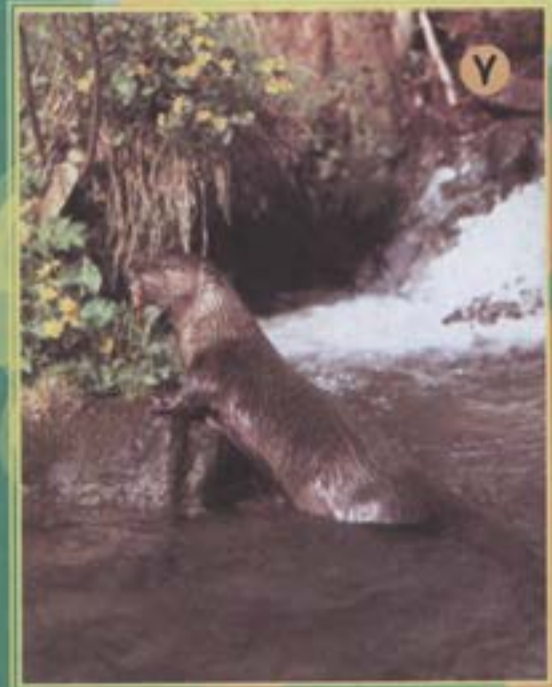
۸) بعد، از لانه‌ی راسو دور شد و هیچ وقت برای ماهی‌گیری به آن طرف رودخانه نرفت!



۵) سمور با تعجب به راسو نگاه کرد.

۷) سمور گفت: «من با لانه‌ی تو کاری ندارم.

فقط می‌خواستم ماهی بگیرم. همین!»





زنبور عزیز!

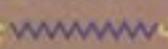
سرور کسی

زنبور عزیز!
به باغچه‌ی ما خوش آمدی
این بار وقتی آمدی،
با من روبوسی نکن!
جای بوسه‌ی تو
روی صورت من
هنوز می‌سوزد.



کار دستی



شکلها را از روی خط زرد قیچی کن.
روی علامت  چسب مایع بزن.
تصویر برگها را روی آن بچسبان.
جغد، پشت برگها پنهان می شود و بیرون می آید.



دوست

دوست

خردسالان

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۴

هرماه چهار شماره، هر شماره ۲۲۵۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه انقلاب کد ۷۶

به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب، چهارراه کالج،

فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴

قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز فرمایند.

آدرس: اصفهان، خیابان شیخ بهایی، مقابل بیمارستان مهرگان، نمایندگی چاپ و نشر عروج تلفن: ۳۳۶۴۵۷۷

فرم اشتراک

نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد:

۱۳ / /

تحصیلات:

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

شروع اشتراک از شماره:

تا شماره:

امضاء

در بیان عزیزان لطفاً مشخصات مشخص خود را درج کنید و خود را در یک پاکت جداگانه به آن شماره و برای ما بفرستید.



نشانى فرستنده:



جای تمبر

نشر و ج

نشانى گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب ، چهار راه کالج ، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان





اون چیه که ...؟

مصطفی رحماندوست

اون چیه که سفیده
خوش مزه و مفیده
سفیده و تمیزه
تو انگلیسی «پیز»ه
با صبحانه، با پیتزا
می آد به خونه‌ی ما
شیر بوده، اما شیر نیست
بگو که اسم اون چیه؟

